

چنین است همواره تقدیر تلخت،
که در آشیانه نبینی بهاری.
اما با این همه، تقدیر تلخ هنوز نمی تواند امید
را از او بازستاند. او همچنان چشم بر آینده
دارد و از پای نمی نشیند:

پرافشان شوای مرغ، مرغ مهاجر،
سفر کن به وادی دور افقها،
بینداز خود را در آغوش دریا،
سرموج بنشین و هر سو شنا کن
دل و جان خود را زغمها رها کن.
میادا دالی

سروده و نما شد

تقریباً در سال ۱۳۶۴

در تهران به چاپ رسید

در کتاب «سفر به آرزو»

صفحه ۱۴۲-۱۴۳

در کتاب «سفر به آرزو»
چون در راه آرزوئی می روم،
ببینم که در آنجا چه خبر است
و آیا آنجا همان جایی است
که در خواب دیده ام.
در آنجا که در آنجا
ببینم که در آنجا
چون در راه آرزوئی می روم،
ببینم که در آنجا چه خبر است
و آیا آنجا همان جایی است
که در خواب دیده ام.
در آنجا که در آنجا
ببینم که در آنجا

او - که در ۱۳۶۴ سروده شده - می خوانیم:

کنار دشت، زبیری خمیده پرسیدم:
برای کیست نهال نوی که می کارهی؟
و شرم کردم از نوشخند خاموشش،
که کار نیک

مگر سکه های بازاری است،

که می رود که متاعی بخانه بازآرد؟

(ای بادشرطه، ص ۶۴)

از این پیش، اشاره رفت که مجموعه
«البرزبی شکست» بیشتر شعرهای دوران
اقامت کوتاه «ژاله» را در میان دو هجرت در
بر دارد. در میان آنها تکه های پرشور حماسی

پر، شماره ۲ (۲۶)، سال ۳

گفته بود:

- میهنی درخور توجهی می توان یافت. وطنی
که او آنقدر در انتظار بازگشت به آن بود، در
آتش جنگ می سوزد. او که همیشه برای
عشق و شادی و آشتی می سرود اکنون
عفریت جنگ و ویرانی و بیسروسامانی را
رو برو دارد. اما فارغ از «خط» ها و
«موضع» های سیاسی آن روزها، او همچنان
صلح را آرزو می کند.

در مجموعه «اگر هزار قلم داشتم» که در
اردیبهشت ۱۳۶۰ بچاپ رسیده، تنها دو شعر



«آبادان وحشتناک» و «تهران و جنگ» که
به ترتیب در مهرماه و دیماه ۱۳۵۹ سروده شده
مستقیماً در ارتباط با جنگ ایران و عراق
است. در زمانی که به امیدی پوچ پیوند
نامیمونی یکسویه پدید آمده بود و مارکس را
به قیام و قعود در قفای «امام امت» فرا خوانده
بودند و همه در شیپور جنگ می دمیدند،
گوی «ژاله» دستش برای بزرگداشت
جنگ پیش نمی رود. او بارها با دودلیها
دست و پنجه نرم کرده است. او همان کسی
است که در آرزوی «جهان بهتر» زمانی

...دلم می گیرد از افکار آلوده

و از گفتار طوطی وار بیبوده

دلم می گیرد از اخبار روزانه

گراز بازار گرم و جنگ سرد این و آن باشد

نه از راز شکوفایی نیروهای انسانی.

فضای باز می خواهم،

که همچون آسمانها بیکران باشد،

و دنیایی که از انسان نخواهد قتل و

قربانی.

(اگر هزار قلم داشتم، ص ۱۵۶-۱۵۷)

بی شک برای «ژاله» نیز همانند بسیار
کسان دیگر که پاکدلانه دل در گروی
اندیشه های و سر در راه آرمانی می رومند، رو در
دوختی یا این دو دلسا با نرسدی درونی همراه
است. قهری که همیشه آدمی از آن سر بلند
نمیرون نتواند آورد. آن گاه باید چشم بر راه ماند
تا ابره های تنرگی از آن از فاصله بر خیزد و
خورشید واقعت درخشان گیرد. کم نیست
بندای همسایه ایستادگی که در آن چشم می
گشاید. و در راه می رومد. در راه می رومد.
اقتضای اینم. و از این خود ولی بنیاد برهروانی
که آنان را «شکست وانی آشنا یا شکست» می
پنداشتیم و سرود تاخ پیشرفت می
وجودمان را می گدرد. چون نیمه های روحمان
را می خورد. ولی به گفته دوستی تنها «می
توانیم سر در چاه فرو بریم و ناله های غمین
خود را در آن فرو ریزیم.»

و چنین است که او در «ثبات ناخدایان»

در سال ۱۳۶۱ می سراید:

چو شب، تاریک و دریا غرق توفان
است

و کشتی در کف امواج خشم آگین،

امید سر نشینانش ثبات ناخدایان است.

(البرزبی شکست، ص ۳۰)

گوی نگرانی «ژاله» از بی ثباتی
ناخدایان برایش امر تازه ای نیست. او در چند
سال پیش از آن نیز در «تشوی» خود را
چنین بیان داشته است:

...نکنند خشمگین فرود آید،
 مشت یاران به سینه یاران.
 نکند بی خبر به خواب رود،
 چشم شب زنده دار بیداران.
 آن که در جستجوی توفان بود
 دل کند خوش به نم نم باران.
 نکند آرزو اسیر شود،
 نکند بندگی شود آزاد
 نکند رزمها به باد رود،
 عشق و آزادی رود از یاد.

(ای باد شرطه، ص ۵۶)
 و باز در سالهایی واپس تر در ۱۳۵۲ او در
 «حقیقت» چنین تصویری از یک نماد
 اسطوره ای بدست می دهد:

تو ای مرد حقیقت جوی جاویدان
 تو ای اسطوره اعصار
 در آن دنیای تاریک تبهکاران،
 چرا انکار کردی دانش خود را؟
 چرا از یاد بردی ارزش خود را؟

زبانم لال اگر گویم،
 برای چند روزی بیشتر در این جهان بودن،
 هراسان از فنای جسم و جان بودن.
 که یکتایان دورانها
 چوبی مرگند، از مردن نمی ترسند.
 غم این است،

که پیش طلیسان پوشان بی ایمان
 چگونه رام کردی طبع تندوسرکش خود را؟
 و بر دیوار زندانها
 فشردی سینه پر آتش خود را؟

زمان هرگز نبرد از یاد
 پس از آن اعتراف تلخ ناباور
 تو گفتی:

«باهمه اینها، زمین گرداست و گردنده.»

(ای باد شرطه، ص ۵۷ و ۵۸)
 و با این نقل قول آخر می فهمیم که این نماد
 اسطوره ای کسی جز گالیه نیست. بگذریم
 که در اسطوره ها فرو نشانند چنین گفته ای
 برای «تطهیر قهرمان» چندان اندک نیست.
 ولی ما خود گواهیم که «گالیه» های دوران
 ما چنین نکردند. نه تنها «طبع سرکش» آنان
 «پیش طلیسان پوشالی بی ایمان» خمید و به
 «قعود» رفت، زانوزد و «سجود» کرد، بلکه
 «اساطیر الاولین» آنان نیز آیاتی یافت که
 «دانش» را با آنها به صلابه بکشد. دردناک
 است. اما چنین شد.

اگر چه «حقیقت» در ۱۳۵۲ سروده شده
 ولی ما آن را تنها در آخرین مجموعه شعر
 «ژاله» می یابیم. پرسشی که «ژاله» در
 ۱۳۵۲ بدینگونه پرداخته، گرد زمان از خود
 می افشاند و در ۱۳۶۵ «ادعانا» ای می
 شود. اگر از «شهود» شاعر سخن می رود این
 می تواند نمونه ای درخور باشد. و پربی دلیل
 نیست که او در یکی از آخرین سروده هایش
 در «خویش سوز» چنین ناله سر می دهد:

منی که مژده رسان بهارهای نوینم
 در این بهار غم آور، چگونه چلچله باشم؟
 چه جای نغمه شادی در این عزای عمومی؟
 ترانه ساز کدامین هوا و هلهله باشم؟

از آشیانه بدوشی چه بیقرار و غمینم
 زدوست یا که زدشمن، من از که درگله باشم؟
 به خویش گفتم از اول که مرگ بهتر از آن که
 شریک دزد شریر و رفیق قافله باشم!
 و در روزگار ما شاعرانی از هفتخوان
 گذشته و سرد و گرم روزگار چشیده که همه
 وجودشان سرشار از احساس مردمی است و
 خود تبلوری از تعهد انسانی اند غنیمتهایی
 کمیاب و پر ارزشند. زبانشان گویا،
 چشمهایشان بینا، و دمشان گرم باد.

پروین اعتصامی بسیار جوان مرد. فروغ
 فرخزاد رو به اوج داشت که کشته شد. آرزو
 کنیم که «ژاله» سالیانی دراز بر ایمان بماند و
 از شور و شادی، تلاش و تکاپو، امید و آرزو،
 پیگیری و پایداری بسراید.

او خود این امید را بما می دهد و غزل
 «خویش سوز» را بدین گونه به پایان می برد:
 غم ز دوره دوری از این بود که مبادا
 جدار سنگر رزم و رها ز مشغله باشم
 رسید بر همه آفاق بانگ خشم و خروشم
 زمن مخواه که تندیس صبر و حوصله باشم
 غنی ترینم از آن رو که بی نیازترینم
 و خویش سوز و شب افروز همچو مشغله باشم.

(ای باد شرطه، ص ۶۳)
 من تاب و توان «ژاله» را می ستایم و او
 را بزرگ و گرامی می دارم که در دوران
 فترت خفت و خاموش، فریاد پرطنین او را
 سخت نیاز داریم.



H&H Computer Consultants

متخصص در کامپیوترهای کوچک و بزرگ، برنامه نویسی
 انواع سیستمهای تجاری، مشاورت برای انتخاب سیستمهای
 کامپیوتر و برنامه های مناسب. آمار و گزارش نویسی
 برای اطلاعات بیشتر با شماره تلفن
 ۳۹۱۰ - ۶۵۷ (۳۰۱)
 تماس حاصل فرمایید

دکتر هادی بهار

دیپلمه از دانشگاه ژنو و مابو کلینیک

پزشک خانواده و متخصص امراض داخلی

BETHESDA MEDICAL BUILDING
 8218 WISCONSIN AVE #405
 BETHESDA, MD 20814
 (301) 654-1280

11500 OLD GEORGETOWN RD
 ROCKVILLE, MD 20852
 (301) 468-1212

شماره ۲۴ ساعته در روز ۲۵۱-۸۱۹۷
 روزهای شنبه نیز مطب باز است